

تحولات نوین زندان

از درمانگاه مجرمین تا زباله‌دان اجتماعی

امیر پاکنهاد*

چکیده

این مقاله، تغییر کارکرد و نقش زندان را در راستای تحولاتی که در سه دهه اخیر در سیاست جنایی برخی کشورها رخ داده است، مورد بررسی قرار می‌دهد. در این دوران، نتیجه برخی تحولات سیاسی، اقتصادی و...، با اعلام شکست سیاست اصلاح و درمان، فلسفه غالب و حاکم ضمانت اجرای کیفری، از اصلاح و بازپروری به یکی از کارکردهای سنتی مجازات، یعنی ناتوان‌سازی رجعت می‌کند. در این راستا، در کارکرد کیفر غالب آزادی نیز تغییر مهمی پدید می‌آید: زندان که در اندیشه اصلاح و بازپروری «درمانگاه مجرمین» و محل اجرای برنامه‌های بازپروری بود، در راستای شکل‌گیری و توسعه اهداف مدیریتی جرم، تبدیل به «زباله‌دان اجتماعی» یا محلی انباشت توده‌های مجرمین پرریسک می‌شود که ضایعات جوامع انسانی و تفاله‌های به جا مانده از تحولات اجتماعی محسوب می‌شوند.

کلید واژگان

عدالت سنجشی، مدیریت ریسک جرم، بازپروری، ناتوان‌سازی گزینشی، طبقه فرودست.

* دانش‌آموخته دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی.

مقدمه

حبس مجازاتی است که شاید قدمتی به اندازه عمر بشر داشته باشد. کتاب‌های تاریخی و دینی حاکی از اعمال حبس در گذشته‌های دور هستند. با این حال، شکل زندان و حتی مفهوم حبس در دوران کهن، با آن چه امروز می‌شناسیم، کاملاً متمایز است. در گذشته که مجازات‌ها غالباً به شکل بدنی بود، صرف حبس کردن افراد، به معنای محروم کردن‌شان از حق آزادی، به عنوان یک مجازات مطرح نبوده و معمولاً حبس همراه با چاشنی دیگری چون شکنجه و تنبیه روزانه بود.

استقلال آمریکا و انقلاب فرانسه نقش مهمی در جایگاه مجازات حبس داشتند. از یک سو، اعلام شد که کیفرهای بدنی فرزند نامشروع حکومت‌های سلطنتی بوده و باید کنار گذاشته شود و از سوی دیگر، با برجسته شدن آزادی‌های فردی و اهمیت یافتن آنها، صرف سلب آزادی از طریق حبس، به عنوان مجازات شدیدی که کمتر از مجازات‌های بدنی نبوده و می‌توانست جایگزین خوبی برای آنها- در راستای انسانی کردن مجازات‌ها- باشد، مطرح شد. این چنین بود که کیفر حبس جای پای خود را در میان مجازات‌ها باز کرده و تبدیل به مجازات معمول و اصلی در اکثر کشورهای دنیا شد.

حبس از لحاظ کارکردهایش، ضمانت اجرایی منحصر به فرد است؛ چون به حسب نوع رژیم‌هایی که در زندان اعمال می‌شود، می‌تواند اهداف مختلف کیفر را دنبال کند. در حالی که سایر مجازات‌ها، معمولاً یک و یا حداکثر دو نوع از اهداف کیفر را برآورده می‌سازند. مثلاً در حالی که مجازات اعدام و یا شلاق هدف بازدارندگی را دنبال می‌کنند، ولی هیچ‌گاه نمی‌توانند کارکرد اصلاحی داشته باشند؛ مجازات حبس به حسب رژیم اجرایی‌اش می‌تواند هدف بازدارندگی، ناتوان‌سازی و یا اصلاح و بازپروری را دنبال نماید. مثلاً زمانی که زندان به شکل یک چار دیواری جهت «انبار کردن» زندانیان باشد، می‌توان گفت هدف

ناتوان‌سازی و زمانی که همراه با تشکیل پرونده شخصیت و به کارگیری برنامه‌های بازپروری اختصاصی برای هر زندانی باشد، هدف اصلاحی را دنبال می‌کند.

در گذشته کیفر حبس همچون سایر مجازات‌ها هدف سزادهی و یا ناتوان‌سازی را دنبال می‌نمود. با شکل‌گیری جرم‌شناسی نظری و به دنبال آن، جرم‌شناسی بالینی و سپس طرح اندیشه و سیاست اصلاح و بازپروری، ساختار زندان نیز تغییر یافته و تبدیل به درمانگاهی شد که برنامه‌های اصلاحی در آن دنبال می‌شد.

اگر چه بازدارندگی و ناتوان‌سازی از اهداف سنتی مجازات‌ها و دارای قدمتی تاریخی-اند، ولی اصلاح و درمان یک رویکرد علمی و نسبتاً جدید است که در سده گذشته مطرح شد. جرقه جرم‌شناسی، شوق و اشتیاق علمی برای کشف علل جرم را در افراد مختلف پدید آورده و رهیافت‌های مختلف علت‌شناسی زیستی، روانی و اجتماعی شکل گرفتند که با وجود تغایر و تناقض دیدگاه‌ها، یک محور مشترک داشتند: ارتکاب جرم معلول عوامل درونی مجرم و یا محیطی است که او را فراگرفته و بر وی اثر می‌گذارند. بنابراین رسالت جرم‌شناسی کشف این عوامل و تلاش در جهت خنثی‌سازی و حذف آنها است. تمرکز بر علل جرم و تلاش برای خنثی‌سازی آنها، به منظور اصلاح و بازپروری مرتکبین و بازگشت آنان به جامعه بود.

اصلاح زمانی محقق می‌شود که شخصیت فرد متحمل مجازات به گونه‌ای متحول شود که دیگر تمایلی به ارتکاب جرم نداشته باشد. در رویکرد اصلاح و بازپروری، مرتکب، یک بیمار اجتماعی محسوب می‌شود که مجازات درمان وی و بنابراین واجد کارکرد اصلاحی است. در این نگاه، از الگوی پزشکی و فرایند معاینه، تشخیص، تجویز و درمان، برای اجرای یک برنامه اصلاحی استفاده می‌گردد. بدیهی است که اجرای چنین برنامه‌ای زمان‌بر بوده و لازمه آن در اختیار داشتن مرتکب جرم برای مدت زمان اجرای برنامه است. این مسأله موجب به حاشیه راندن مجازات‌هایی چون شلاق، کیفر نقدی و... و تمرکز نظام

اصلاح و درمان بر مجازات حبس شد. از سوی دیگر، توجه به اصلاح و درمان، ساختار زندان‌ها و کیفیت اجرای حبس را نیز تغییر داد. زندان‌های سزاده و ناتوان‌ساز گذشته تبدیل به «درمانگاه مجرمین» جهت اجرای برنامه‌های اصلاحی شدند.

این سیاست عمدتاً مبتنی بر سیستم دولت رفاه بود که بایستی نیازهای اولیه را برآورده می‌نمود تا کشش به سمت جرم کاهش یابد. «براساس تئوری دولت رفاه، دولت باید تأمین‌کننده و تضمین‌کننده سعادت شهروندان از زمان تولد تا مرگ آنها باشد. ... در خصوص برخورد با بزهکاران هم به دلیل آنکه فرد بزهکار، شهروندی است که موقتاً راه خود را تغییر داده و منحرف شده است، دولت رفاه موظف است از طریق کیفر جهت بازپذیرسازی اجتماعی فرد اقدام نموده و هزینه‌های آن را پرداخته و زندان‌ها را تبدیل به مدرسه آموزش امور اجتماعی سازد.»^۱

رشد و توسعه علت‌شناسی جرم، شروعی بود برای فردی کردن نظام اصلاح و درمان. با توجه به اینکه در مورد هر مرتکب، علل به صورت چند عاملی وجود داشته و به شکل بدیعی نیز با یکدیگر ترکیب شده‌اند، نیازهای درونی افراد با یکدیگر متفاوت است. ممکن است دو نفر مرتکب جرایم مشابهی شده باشند، اما دلایل این رفتار کاملاً متفاوت باشد؛ مثلاً یکی بیشتر متأثر از شرایط زیستی- روانی و دیگری بیشتر تحت تأثیر محیط مجرمانه باشد. با پذیرش این مسأله، این دیدگاه شکل گرفت که اصلاح و درمان موفق، نیازمند بررسی مرتکبین به صورت موردی و در مرحله بعد شخصی نمودن واکنش‌های کیفری است.

۱. نجفی ابرند آبادی، علی حسین، تقریرات درس جرم‌شناسی، دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، نیمسال نخست سال تحصیلی ۸۷-۱۳۸۶، ص ۲۴۱۸.

اما شخصی نمودن ضمانت اجراها به چه شکل صورت می‌گرفت؟ اولاً، این اختیار برای قضات ایجاد شد تا ضمانت اجراها را نه صرفاً بر مبنای جرم ارتكابی، بلکه بر اساس شخصیت و خصایص مرتکبین تعیین نمایند. دوم، نهادهای تعلیق مراقبتی و آزادی مشروط، از یک سو و مأموران تعلیق مراقبتی و آزادی مشروط، از سوی دیگر پدید آمدند که با بررسی وضعیت خانوادگی و اجتماعی مرتکبین و شرایط روانی آنان، قضات را در تصمیم‌گیری‌های قضایی در مورد مرتکب، نظیر این که حبس شود و یا در جامعه بماند، چه کسی و چه زمانی از زندان آزاد شده و یا به زندان بازگردانیده شود، هدایت می‌کردند. سوم، با توجه به این که مجازات حبس انعطاف‌پذیری زیادی از نظر نظام اجرایی و نیز کیفیت برنامه‌هایی که در آن پیاده می‌شود، دارد، با تشکیل پرونده شخصیت برای هر زندانی، رژیم اعمال و اجرای حبس جنبه فردی پیدا نمود.

به این ترتیب، با تولد جرم‌شناسی کاربردی از نوع بالینی، رویکرد اصلاح و درمان نیز شکل گرفته و نیمه نخست سده بیستم را در سیطره خود قرار داد. به گونه‌ای که سایر فلسفه‌های مجازات، به عنوان نظریه‌هایی غیرعلمی و قدیمی کنار گذاشته شده و اصلاح و درمان تبدیل به رهیافت غالب روز گردید.^۲ نقطه اوج این دیدگاه از نظر فلسفی، جنبش دفاع اجتماعی نوین به رهبری مارک آنسل است.^۳ با این وجود این وضعیت دیری نپایید و اصلاح و درمان نوظهور، به همان سرعت تولد و توسعه‌اش، افول نمود.

۲. جهت مطالعه بیشتر بنگرید به نجفی ابرندآبادی، علی حسین، زندان: درمانگاه بزهکاران؟ دیپاچه در بولک، برنار، کیفرشناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، مجتمع علمی و فرهنگی مجد، ویراست پنجم، ۱۳۸۵، ص ۸ به بعد.

۳. جهت مطالعه بیشتر در مورد این جنبش بنگرید به: آنسل، مارک، دفاع اجتماعی، ترجمه محمد آشوری و علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵ و پرادل، ژان، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، انتشارات سمت، چاپ چهارم، ۱۳۸۸، ص ۱۰۷ به بعد.

از حدود سی سال پیش با اعلام شکست سیاست اصلاح و درمان، مفهوم تاریخی مجرم خطرناک و یا افراد خطرناک، مجدداً احیا شده و در نقطه تمرکز توجهات دستگاه‌های پلیسی، قضایی و امنیتی قرار گرفتند. به این ترتیب، نقش نوینی به مجازات زندان جهت پاکسازی اجتماعی و جداسازی و نگهداری «تفاله‌های اجتماعی» یعنی بزهکاران خطرناک (به عادت)، اعطا شد. رویکرد جدید، به عنوان یکی از شیوه‌های نوین کنترل و پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه، تفاوت‌های چشمگیری با رویکردهای سنتی داشته و ابعاد جدیدی از روش‌های برخورد با بزهکاری فراهم ساخته است.

بررسی و تبیین مبانی این رویکرد، علاوه بر آشنا ساختن جامعه دانشگاهی با تغییرات ایجادشده در کارکرد مجازات زندان، می‌تواند معرف شکل جدیدی از مدیریت دستگاه عدالت کیفری باشد که ظاهراً در کشور ما نیز در حال شکل‌گیری است. در این مقاله، چگونگی این تغییر نگرش فکری را که از یک سو، در ارتباط با غروب اندیشه اصلاح و درمان (قسمت الف) و از سوی دیگر، احیای سیاست ناتوان‌سازی کیفری بزهکار است (قسمت ب)، بررسی می‌نماییم.

الف) غروب سیاست بازپروری کیفری بزهکار

در اوایل دهه هشتاد میلادی، مجموعه‌ای از دلایل اقتصادی، اجتماعی و... زمینه عدول از رویکرد اصلاحی - تربیتی و توسل دوباره به کیفر را فراهم ساختند که این تغییر و تحول را «جنبش بازگشت به کیفر» نام نهاده‌اند. توسل دوباره به ناتوان‌سازی در چنین فضایی صورت پذیرفت. بدیهی است که منظور از غروب سیاست بازپروری، محو برنامه‌های اصلاحی از نظام عدالت کیفری نیست؛ کما این که هنوز هم حتی در کشورهای غربی چون آمریکا، برنامه‌های بازپروری دنبال می‌شوند. بلکه منظور این است که اصلاح و بازپروری که فلسفه غالب و حاکم سیاست‌گذاری‌های کیفری بود، دوران شکوه و جلالش

به سر آمده و تبدیل به اندیشه‌ای فرعی و جنبی می‌گردد. در این قسمت زمینه‌های افول سیاست بازپروری کیفری بزهکار و در نتیجه احیای ناتوان‌سازی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. زمینه‌های اقتصادی - اجتماعی

پس از جنگ دوم جهانی، در کشورهای سرمایه‌داری مدرن که نمونه بارز آن آمریکا است، به مدت چند دهه دولت‌های رفاه ایجاد شدند. بحران‌های اقتصادی سال‌های ۳۰-۱۹۲۹ که بیکاری وسیعی را در این کشورها پدید آورد، فشار سیاسی طبقه کارگر و احزاب چپ و ترس از نفوذ کمونیسم، عوامل اساسی ایجاد این نوع دولت‌ها بود؛ به گونه‌ای که نظام سرمایه‌داری تصمیم گرفت از طریق ایجاد این نوع دولت‌ها تا حدی حقوق قشر کارگر را تضمین نماید.

دولت‌های رفاه تا سال‌های ۱۹۷۰ وجود داشتند و در این مدت به نفع طبقه کارگر در اقتصاد باز دخالت نمودند. به این ترتیب بیمه‌های خدمات اجتماعی افزایش یافت؛ پرداخت‌های بلاعوض به طبقه کارگر صورت گرفت؛ برای توسعه خدمات عمومی، مالیات شرکت‌های خصوصی افزایش یافت و... بنابراین در زمان دولت‌های رفاه، بین سرمایه و کار تعادل نسبی پدید آمد. با این وجود، این وضعیت دیری نپایید و به دلایل ذیل در اوایل دهه هشتاد این تعادل به نفع سرمایه به هم خورد:

۱. تضعیف سلطه و اقتدار آمریکا، به دلیل قدرت گرفتن اقتصادهایی چون ژاپن و آلمان.

۲. ایجاد شوک‌های نفتی به علت تأسیس اوپک و جنگ اعراب و اسرائیل که قیمت نفت را بسیار بالا برد و هزینه‌های سنگینی بر دوش دولت آمریکا گذاشته و بدهی سنگینی برای این کشور ایجاد نمود.^۴

۳. جهانی شدن بازارهای مالی که تسلط دولت‌ها بر اقتصاد و کنترل آن را محدود ساخته و در مقابل این شرکت‌های چند ملیتی بودند که نبض اقتصاد جهانی را در اختیار داشتند.^۵

۴. پیشرفت فن‌آوری که از نیاز بازار به نیروی یدی کاسته و در نتیجه تعداد بیکاران افزایش یافته و فشار مضاعفی به دولت‌ها جهت تأمین رفاه اجتماعی این گروه وارد ساخت. به این ترتیب دولت‌های سرمایه‌داری و در رأس آنها آمریکا، در دهه هشتاد با بحران اقتصادی و خیمی روبه‌رو شدند. مجموعه این شرایط موجب تضعیف دولت‌های رفاه به طور کلی و از جمله در آمریکا شده و دوباره به سمت سیستم‌های سرمایه‌داری روی آورده شد. این تحولات منجر به تقلیل طرح‌های مربوط به سیاست‌های همبستگی‌گرا و کنار گذاشتن سیاست‌های اشتغال‌زا، کاهش حقوق و کمک‌های مربوط به بیکاری و به صورت خلاصه تنگ‌تر شدن شبکه حمایت‌های اجتماعی در این فرایند شد.

در این شرایط، ساختار خیریه دولت رفاه ایجادکننده مسائل و مشکلات و نه درمان آن، شناخته شد. بنابراین برنامه‌های اصلاحی بر کاهش هزینه‌ها، تقلیل بیمه‌های بیکاری و... تمرکز نموده و برنامه‌های اندکی به زمینه‌های ساختاری بیکاری و فقر توجه نمودند.

۴. لارسون، توماس و اسکیدمور، دیوید، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ترجمه احمد ساعی و مهدی تقوی، نشر قومس، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۳، ص ۹۳.

۵. کیلی، ری و مارفلت، فیل، جهانی شدن و جهان سوم، ترجمه حسن نورانی بیدخت و محمد علی شیخ علیان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، چاپ دوم، ۱۳۸۲، ص ۲۹.

در طول بیست سال آتی تأثیر ترکیبی سیاست‌های نئولیبرال و نئومحافظه‌کاران در خصوص سرمایه‌گذاری و انتظام اخلاقی، وضعیتی ایجاد کرد که در آن کنترل بیشتری بر طبقه فقرا و در مقابل کنترل کمتری بر آزادی‌های سرمایه‌داری بقیه جامعه صورت پذیرفت. سیاست‌هایی چون معافیت گروه‌های پردرآمد از مالیات، پانسیون‌های ویژه طبقه متوسط، خصوصی‌سازی صنایع بزرگ و... تضمین‌کننده استانداردهای زندگی بالاتر و آزادی اقتصادی بیشتر برای کسانی بود که درآمد بالاتری داشتند.

در این حالت، اشخاص آسیب‌پذیر که از ضعف اقتصادی و اجتماعی رنج می‌بردند، تبدیل به مهاجمان بالقوه حقوق اقویا شدند.^۶ این در حالی است که سرمایه‌داری و سرمایه‌گذاری نیاز به امنیت داشت و در دولت‌های سرمایه‌داری وظیفه اصلی دولت، ایجاد امنیت است. بنابراین، سیستم، طبقه فرودست را که دیگر نه به عنوان کارگر، بلکه به عنوان مطرود دائمی و قطعی از تحرک اجتماعی و چرخه اقتصادی محسوب می‌شوند، به دقت تحت نظارت و سرکوب قرار داد. هدف کیفر نیز تغییر می‌کند؛ دیگر هدف، اصلاح و درمان و یا تطبیق دادن واکنش اجتماعی با میزان تقصیر و نتیجه عمل فرد نیست. واکنش اجتماعی ابزار مدیریت اجتماعی برای کنترل و سرکوب گروه‌های پرریسک است. «کسانی که به صورت آگاهانه و قطعی از تمامی امکانات تحرک اجتماعی و اقتصادی طرد و یا به پایین رانده شده‌اند، فقط از راه تشدید کنترل و مراقبت انضباط‌پذیر هستند»^۷

از بعد اجتماعی، دهه‌های پنجاه تا هفتاد دوران تغییرات اجتماعی سریع بودند. افراد و گروه‌های اجتماعی دارای آزادی‌های جدیدتر، حق انتخاب‌های بیشتر و سبک زندگی‌های

۶. ماری، فیلیپ، کیفر و مدیریت خطرها: به سوی عدالتی «محاسبه‌گر» در اروپا، ترجمه حسن کاشفی اسماعیل زاده، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۸ و ۴۹، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، ص ۳۶۰.
۷. همان، ص ۳۶۲.

متنوع‌تر شدند. این آزادی‌ها موجب ایجاد فضای تساهل و تسامح نسبت به نظامات اجتماعی و خانوادگی شد. اما ادامه این امر، موجب احساس خطر نسبت به فروپاشی خانواده و هنجارهای اجتماعی غیررسمی شد. نوجوانان باردار، خانواده‌های تک‌والدینی و افزایش استعمال مواد مخدر، خطر عمده‌ای در جامعه ایجاد نموده و تقاضای نیاز به کنترل بیشتر، از ناحیه غالب شهروندان مطرح شد. مطالبه مجدد انتظام و کنترل، منجر به تحمیل دوباره قواعد، هنجارها و کنترل شد. با این وجود، این چرخش مجدد، تفاوتی اساسی با گذشته داشت. انتظام و کنترل همه شهروندان را به شکل یکسانی هدف قرار نداد. جهت‌گیری به سمت گروه‌های بود که به شکل نامطلوبی تحت تأثیر تحولات اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته بودند؛ یعنی طبقه فرودست حاشیه نشین، متقاضیان حمایت‌های اجتماعی و اقلیت‌ها.

جامعه متقاعدشده بود که نیاز به تحمیل مجدد انتظام است، اما نمی‌خواست انتخاب مصرف‌کننده یا آزادی‌های فردی را محدود سازد. مردم می‌خواستند امنیت‌شان را افزایش دهند، اما نمی‌خواستند مالیات بیشتری پرداخته و یا هزینه اصلاح دیگران را متحمل شوند. ظاهراً، کنترل طبقه فقیر و حاشیه نشین می‌توانست این نیازها را برآورده سازد. آنها در واقع مجرمین «خطرناک» و متقاضیان «غیرمستحق» بودند که نمی‌توانستند خودشان را با شرایط آزاد دوران مدرن وفق دهند.

در گفتمان سیاسی دولت، مجدداً فقر به صورت عدم شایستگی و لیاقت محسوب شده و بر این مبنا با آن برخورد شد. فقر افراد به عدم تلاش، بی‌عرضه‌گی، عدم مسئولیت‌پذیری، فرهنگ متفاوت و عملکرد خودشان نسبت داده شد. جمعیت‌ها و گروه‌های فقیر به عنوان گروه‌هایی «متفاوت» و «ناهمگون» و نه صرفاً گروه‌هایی که در وضعیت نامساعد قرار دارند، دیده می‌شوند. همانند مجرمان مقاوم و به عادت، این‌ها نیز به عنوان یک گروه دارای فرهنگ بیگانه، طبقه مجزا و یک «تفاله به جا مانده از فرایندهای پر سرعت جهانی

شدن اقتصاد و جامعه اطلاعاتی» دیده می‌شوند.^۸ احساس همبستگی با قربانیان شرایط اجتماعی و اقتصادی جای خود را به دیدگاه و نگرش منفی نسبت به متقاضیان تامین اجتماعی داد. بسیاری از آنان یک گروه فرهنگی متفاوت و «طبقه فرودست خطرناک» شناخته شدند.

در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۸۰ سیاست‌مدارانی چون ادوارد هیث و مارگارت تاچر در انگلستان به گروه‌های مختلفی برچسب «توده‌های شرور» ی که «سبک زندگی انگلیسی» را بر هم می‌زنند، زدند. مفت‌خورها (طفیلی‌ها)، اطفال غارتگر، تروریست‌ها، خرابکاران، معتادان، مادران تنها، بی‌خانمان‌ها و همجنس‌گرایان، به لیست مجرمان افزوده شدند. بقیه شهروندان جامعه نیازمند حمایت و حفاظت در برابر این افراد «خطرناک» بودند.

۲. تحولات سیاسی

از سوی دیگر، تغییرات عمده در تفکر بازپروری، محصول تحولات سیاسی است که در اواسط دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ رخ داد و موجب بازبینی در نگرش‌هایی شد که تا آن زمان مورد سوال قرار نگرفته بود. این دوره زمانی، شاهد جنبش‌های حقوق مدنی، شورش‌های خیابانی، جنگ ویتنام و اعتراضات نسبت به آن، قضیه واترگیت و افزایش نرخ جرایم بود. به این ترتیب سیستم عدالت کیفری و از جمله رویکرد اصلاح و درمان، از سوی احزاب محافظه‌کار و لیبرال، مورد مذاقه دقیق قرار گرفت.

از نظر محافظه‌کاران، آشوب‌ها و ازهم‌گسیختگی‌های موجود در جامعه فرصت مناسبی برای طرح اندیشه «قانون و نظم» بود. از دید آنان، نظام اصلاح و درمان به روشنی این پیام

8.Morris, L.; Dangerous Classes: The Underclass and Social Citizenship, London, Routledge, 1994, p.54.

را به مجرمین بالقوه می‌رساند که «ارتکاب جرم منفعت دارد». تحت این سیستم مجرمین مورد دلجویی قرار می‌گرفتند؛ قضات، مجازات مجرمین خطرناک را تعلیق کرده و به آنها آزادی مشروط اعطا می‌کردند؛ جرایم روزبه روز بیشتر و پیچیده‌تر شده و شکل بانندی و سازمان‌یافته به خود می‌گرفتند، در حالی که دستگاه عدالت کیفری در تاروپود برنامه‌های اصلاح و درمان گرفتار شده بود. این نیاز وجود داشت که مجازات‌ها شدیدتر و طولانی‌تر شود تا هم جنبه ارعابی بیشتری پیدا کند و هم ناتوان‌ساز باشد.

نظریات جرم‌شناسی «راست‌نو» بر دو نکته مهم بنا شده‌اند: قرار دادن مسئولیت جرایم به طور مستقیم بر اشخاص و اذعان دوباره به اهمیت مجازات‌ها در واکنش نسبت به جرایم. جرم‌شناسی «راست‌نو» حول محور فرد در جامعه می‌چرخد و به دنبال این است که در مورد موضوع مربوط به جرم نوعی منظر تأدیبی و اخلاقی تدارک ببیند.^۹

در این رهیافت، مجرمان به طور کلی به خاطر رفتارهای‌شان مسئول شناخته می‌شوند. آنان به عنوان اعضای جامعه به حساب نیامده و حتی گاهی این گونه نشان داده می‌شود که آنان افرادی از نژاد بشر نیز نیستند.^{۱۰} این مکتب جرم‌شناسی با نظریاتی که بر موضوعاتی نظیر «معالجه» و «اصلاح و درمان» به جای اعمال مجازات تأکید می‌کردند، مخالفت نموده و مجازات را بخش جدایی‌ناپذیر پیشگیری از ارتکاب جرم می‌داند.

لیبرال‌ها نیز در نقطه مقابل به شکل دیگری اصلاح و درمان را زیر سؤال بردند. از دید آنان، اصلاح و درمان منشأ تبعیض و بی‌عدالتی بود. وقایع اجتماعی آن دوران این درس مهم را داشت که به مقامات حکومتی نمی‌توان اعتماد کرد: چه از لحاظ درگیر کردن

۹. وایت، راب و هینس، فیونا، درآمدی بر جرم و جرم‌شناسی، ترجمه میر روح الله صدیق بطحایی اصل، تهران، نشر دادگستر، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۲۰۸.
۱۰. همان، ص ۲۰۸.

کشور در جنگ، چه از نظر نقض حقوق شهروندی و چه در مسأله اصلاح مرتکبین. در این بستر، قضات و دیگر متولیان نظام بازپروری به عنوان «نمایندگان دولت در کنترل اجتماعی» مطرح شدند که انگیزه‌های آنان در اصلاح و درمان مورد شک و تردید قرار داشت. قضات به عنوان ارائه‌کنندگان دادرسی غیرمنصفانه و تبعیض‌آمیز شناخته شدند که از اختیاراتشان نه برای درمان فردی شده، بلکه برای اعمال مجازات‌های شدیدتر نسبت به اقلیت‌ها و ضعفا استفاده می‌کردند. به همین شکل، مدیران و سایر متولیان اصلاح و درمان متهم شدند که از حبس‌های نامعین نه در جهت اهداف متعالی اصلاح و درمان، بلکه برای اجبار مرتکبین در پیروی از مقررات زندان استفاده می‌کردند. مقرراتی که حتی غالب آنها با هدف اصلاحی ارتباط چندانی نداشته و بیشتر در جهت حفظ انتظام و امنیت زندان اعمال می‌شدند. برخی نظریه‌پردازان، اصلاح و درمان را مغایر اصل آزادی فردی دانسته و حتی «زندانیانی در آمریکا دیده شدند که خواستار اجرای «حق عدم اصلاح» [درواقع خواستار اجرای مجازات صرف] نسبت به خود بودند و نه حق اصلاح و درمان».^{۱۱}

از نگاه لیبرال‌ها وقت آن بود که اصلاح و درمان کنار گذاشته شده و یک مدل «عدالت محور» که حبس را محدود به مجازات‌های کوتاه و متناسب با جرم ارتكابی نموده و مرتکبین را در برابر قدرت بی حد و حصر دولت حمایت کند، ایجاد شود.^{۱۲}

بنابراین هر دو لیبرال‌ها و محافظه‌کاران به مخالفت با اصلاح و درمان پرداختند، هرچند که دلایل متفاوتی داشتند: محافظه‌کاران معتقد بودند این نظام جامعه را قربانی می‌سازد و لیبرال‌ها مرتکبین را قربانی آن می‌دانستند. هر دو متمایل به کاهش اختیارات متولیان اصلاح

۱۱. برادل، زان، پیشین، ص ۱۱۸.

12. Cullen, Francis T. and Gilbert, Karen E.; Reaffirming Rehabilitation, Cincinnati, Ohio, Anderson Publishing Co., 1982, p.54.

و درمان و خواستار مجازات مرتکبین بودند؛ منتهی تفاوت در شدت و کیفیت این مجازات بود.

۳. عوام‌گرایی عدالت کیفری

دیدگاه‌های عمومی، خصوصاً در دو دهه اخیر، یک متغیر کلیدی در شکل‌دهی پاسخ به جرم بوده و تأثیری اساسی در سیاست کیفری و به ویژه سطوح مجازات داشته است. دیدگاه عمومی از طریق انتخابات، نظرسنجی‌ها و یا حتی از طریق فشار مستقیم بر دستگاه قضایی ابراز می‌شود. معمولاً قضات به دلیل کم بودن میزان مجازات در احکام محکومیت، از ناحیه افکار عمومی مورد انتقاد قرار دارند.

عموماً دولت، افکار عمومی را به سمت پذیرش و حمایت از سیاستگذاری‌هایش و از جمله سیاستگذاری کیفری هدایت می‌کند. رسانه‌ها، نقش مهمی در هدایت افکار عمومی و ایجاد ترس و هراس عمومی در مورد جرایم خاص دارند. بررسی‌ها نشان می‌دهد افکار عمومی نسبت به جرایم بسیار هراسان است، هرچند که این امر لزوماً با ریسک واقعی بزه‌دیدگی مرتبط نیست. عموم، خواهان مجازات‌های شدید برای جرایم خشونت‌آمیز هستند. هاگ و روبرتس با بررسی داده‌های سال ۱۹۹۶ کمیته بررسی جرم انگلستان که پاسخ‌های ۱۶۳۴۸ نفر را دربرداشت، دریافتند، افکار عمومی انگلستان بی‌اطلاعی گسترده‌ای در مورد سطوح جرم دارد و مردم از یک سو، میزان جرم - خصوصاً جرایم خشونت‌آمیز - را بسیار زیادتر از واقع تخمین زده و از سوی دیگر، شدت برخورد دستگاه

عدالت کیفری با جرم را ناچیز می‌شمردند.^{۱۳} نکته جالب این تحقیق آن بود که غالب شهروندان جزء خوانندگان رسانه‌های گروهی نوشتاری بودند.

از چند دهه قبل، با توجه به افزایش میزان جرایم خصوصاً جرایم خشونت‌آمیز، تقاضای عمومی روبه رشدی برای سخت‌گیری نسبت به جرم و به‌ویژه سخت‌گیری زیاد در مقابل مجرمین تکرارکننده و مرتکبین جرایم خشونت‌آمیز شکل گرفته است. از آن جایی که یکی از مهم‌ترین کارکردهای دولت ایجاد امنیت است، در نتیجه این تقاضای عمومی، جرم و مسائل مرتبط به آن تبدیل به یکی از نقاط تمرکز اکثر رقابت‌های انتخاباتی شده است. «با توجه به این که در کشورهای غربی دولت متولی امنیت است و امنیت را با لوازمی که در اختیار دارد تأمین می‌کند، نامزدهای ریاست جمهوری، مجلس، شهرداری و انجمن شهر، همواره گفتمانی را در وعده‌های انتخاباتی خود مطرح می‌کنند که اختصاص به رویکرد آنها در مورد جرم دارد.»^{۱۴}

ظاهراً بسیاری از جرم‌شناسان به این باور رسیده‌اند که برای کاهش جرم ایجاد تغییر در شرایط اجتماعی و اقتصادی، تأثیری بیشتر از تغییر در سیستم عدالت کیفری داشته و دستگاه عدالت کیفری در این راستا نقش کاملاً محدودی دارد؛ اما بر خلاف آن، سیاست‌مداران و عموم مردم، نقش حقوق کیفری را بیشتر از قابلیت‌هایش می‌دانند. به گونه‌ای که در کشمکش‌های سیاسی وعده سخت‌گیری نسبت به جرم در مقایسه با دیدگاه‌های منعطف، آرای بیشتری جمع‌آوری می‌نماید.

13. Hough, Michael and Roberts, Julian; Attitudes to Punishment: Findings from the British Crime Survey, Home Office Research Study, 1998, p.179.

۱۴. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، تقریرات درس جرم‌شناسی، دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی، نیمسال دوم سال تحصیلی ۸۴-۱۳۸۳، ص ۲۱۵۶.

«در اروپا، گفتمان چپ‌گرایان درباره امنیت، جامعه‌پذیری و بازپروری مجرم بود. یعنی امنیت در مقابل بزهکاری در گرو اصلاح مجرم، از یک سو و پیشگیری، از سوی دیگر است. رویکرد مقابل، امنیت‌گرایی در پرتو اجرای نظام کیفری است. به این ترتیب، مثلاً در فرانسه هرگاه احزاب دست چپی در انتخابات پیروز می‌شدند، در جهت اصلاح زندان‌ها، اعطای امکانات به زندانیان و... گام بر می‌داشتند. در سال‌های اخیر، احزاب دست چپ نیز با توجه به کارنامه ضعیف سیاست بازپرورانه‌شان، محور گفتمان خود را به سمت امنیت‌گرایی تغییر دادند. زیرا از لحاظ انتخاباتی گفتمان طرفدار بازپروری و پیشگیری دیگر جالب توجه جامعه نبوده و مصرف مردمی و انتخاباتی نداشت.»^{۱۵} این تمایلات منجر به تغییر ادبیات اصلاحی - درمانی موجود به سمت «جنگ با جرم»^{۱۶} و یا «جنگ با مواد مخدر»^{۱۷} شد. مجازات‌های حبس بیشتر و طولانی‌تر شده و در نتیجه جمعیت زندان‌ها افزایش یافت.

۴. دلایل جرم‌شناختی

داستان حمله به سیستم اصلاح و درمان فصل دیگری هم دارد: در سال ۱۹۷۴، رابرت مارتینسون مقاله‌ای تکان‌دهنده منتشر نمود.^{۱۸} وی ۲۳۱ مورد تحقیق که کارآیی برنامه‌های اصلاحی را در فاصله سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۷ مورد ارزیابی قرار داده بودند، را بازبینی نمود. بر مبنای این ارزیابی مارتینسون به این نتیجه رسید که «صرف نظر از موارد اندک و

۱۵. همان، ص ۷-۲۱۵۶.

16. Fight to crime or war on crime.

17. Fight to drug or war on drug.

18. Martinson, Robert; What Works? Questions and Answers about Prison Reform, the Public Interest, No35, spring 1974, pp. 22-54.

استثنایی، تلاش‌های بازپروران‌های که تا این زمان صورت گرفته‌اند، هیچ اثر تأیید شده‌ای بر تکرار جرم نداشته‌اند.^{۱۹} این نتیجه‌گیری نسبتاً فنی را می‌شد به اشکال مختلف تفسیر نمود. مثل اینکه گفته شود برنامه‌های اصلاح و درمان به شکل صحیحی اجرا نشده‌اند و یا اینکه نوع برنامه‌ها نادرست بوده است. اما مارتینسون با ظرافت زیرکانه‌ای، به دنبال این مطلب، سؤال تحریک‌کننده‌ای مطرح نمود: «آیا این تحقیقات به صورت قطعی منتهی به این نتیجه‌گیری می‌شوند که هیچ چیز مؤثر نیست و ما حتی کوچک‌ترین سرنخی در مورد چگونگی اصلاح مرتکبین و کاهش تکرار جرم نداریم؟»^{۲۰}

اگر چه همیشه تحقیقات علمی مورد تردید و شبهه و بررسی دقیق قرار گرفته و یا به دست فراموشی سپرده می‌شوند، ولی این مسائل در مورد مارتینسون پدید نیامد. تحقیقات وی بلافاصله مورد اقبال و توجه دانشگاهیان، رسانه‌ها و به ویژه سیاست‌مداران قرار گرفت. گویی همه منتظر چنین اعلام شکستی بودند. پژوهشگران معدودی از جمله تد پالمر^{۲۱} به مخالفت با مارتینسون پرداختند. پالمر با بررسی برنامه‌هایی که مورد مطالعه مارتینسون قرار گرفته بود، به این نتیجه رسید که تقریباً نیمی از این برنامه‌های اصلاحی واقعاً نرخ تکرار جرم را کاهش داده‌اند.^{۲۲} اما در شرایط زمانی آن دوران، همه آماده شنیدن پیام «هیچ چیز مؤثر نیست»^{۲۳} مارتینسون بوده و آمادگی به زیر سؤال بردن یافته‌های تجربی تأییدکننده اعتقادات از قبل شکل گرفته‌شان را نداشتند.^{۲۴}

19. Ibid, p.25.

20. Ibid, p.48.

21. Ted Palmer.

22. Palmer, Ted; Martinson Revisited, Journal of Research in Crime and Delinquency, 12 July 1975, p.152.

23. Nothing works.

۲۴. برای مطالعه ایرادات وارد به ارزیابی مارتینسون بنگرید به: نجفی ابرنند آبادی، علی حسین، تقریرات درس جرم‌شناسی، دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، نیمسال نخست سال تحصیلی ۸۷-۱۳۸۶، ص ۲۴۷۴ به بعد.

«از سوی دیگر، موريس كوسن در سال ۱۹۸۳، در ایالت كيبك كانادا، نظريه مشابهی را مطرح کرد که در آن از عدم تأثیر برنامه‌های اصلاحی صحبت به میان آمده بود؛ این نظریه که با عنوان «اثر صفر اصلاح و درمان» شهرت یافت، صراحتاً شکست سیاست بازپروری را اعلام کرد.»^{۲۵}

سایر نظریه‌پردازان نیز که اعمال سیاست‌های اصلاحی را غیر مؤثر می‌دیدند، آن را به نقد و چالش کشیدند. به عقیده آنها، گفتمان غالب در جرم‌شناسی موجب تضعیف حقوق کیفری شده بود. جرم‌شناسی اصلاح و درمان به دنبال علل شکل‌گیری جرم در فرد و محیط بود و می‌خواستند بدانند بزهکار قربانی کدام کمبود یا علت شده است که تأثیر اراده وی را در ارتکاب جرم تضعیف می‌کند. در این حالت، به جای مسئول شناختن مجرم، جامعه و دولت مسئول شناخته می‌شود.^{۲۶} سلب احساس مسئولیت از مرتکب، یکی از قوی‌ترین نیروها جهت اصلاح را از وی می‌گیرد. چگونه می‌توان از فردی که فرض بر این است که قربانی مجموعه شرایط محیطی و اجتماعی شده، انتظار داشت، در فرایند اصلاح و درمان خود مشارکت فعال داشته باشد. بنابراین نظریه اصلاح و درمان با پذیرش قربانی بودن و آلت‌دست بودن مرتکب، ناقض برنامه‌های اصلاحی-درمانی خود است.

افزون بر این، در رویکرد اصلاح و درمان، بزهکار بیمار اجتماعی محسوب شده و از الگوی علم پزشکی جهت شناخت بیماری فرد و درمان آن استفاده می‌شود. حال آن که در علم پزشکی معمولاً بیمار با طیب خاطر و با رضایت خود، نزد پزشک رفته و تقاضای درمان می‌کند؛ پس می‌توان انتظار داشت نهایت همکاری را به خصوص در مرحله دوره درمانی به عمل آورد. ولی انکارپذیر نیست که بزهکار را به جبر و غلبه در فرایند کیفری و

۲۵. همان، ص ۲۴۷۳.

۲۶. همان، ص ۲۱۵۴.

نهایتاً زندان، وارد ساخته‌اند، بنابراین مشارکت وی در فرایند درمان، از این بعد نیز منتفی است.^{۲۷}

از سوی دیگر، در رهیافت اصلاح و درمان، تکیه زیادی بر شناخت علمی جرم و علت شناسی جرم در جهت کشف عوامل مؤثر بر شکل‌گیری جرم و در مرحله بعد ارائه راهکار و راه حل برای از بین بردن آن عوامل می‌شود؛ حال آنکه همان گونه که می‌دانیم جرم‌شناسی از بدو تولد، شاهد شکل‌گیری آرای متهافت و متعارض بسیاری بوده است. یکی بر علل روانی تمرکز دارد و دیگری منشأ جرم را در علل زیستی می‌داند؛ یکی به علل خرد می‌پردازد و دیگری به علل کلان. به گونه‌ای که شاید بتوان ادعا کرد در شرایط فعلی، علم جرم‌شناسی مجموعه‌ای از ابهامات و سؤالات را به ارمغان آورده است و در واقع بیش از معلومات، ما را با دنیای مجهولات آشنا ساخته است.

البته علت این امر آن است که موضوع جرم‌شناسی شناخت بخشی از رفتارهای موجود پیچیده‌ای است به نام انسان که ابعاد زیستی و روانی کاملاً پیچیده‌ای دارد. از طرف دیگر، این موجود پیچیده در محیط بغرنجی به نام جامعه زندگی می‌کند که آن هم پیچیدگی‌های خاص خود را دارد. از این روست که علوم زیست‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی هم که جمله مهم‌ترین علوم تغذیه‌کننده جرم‌شناسی هستند، خود با این ابهامات و تغایر و تعارض دیدگاه‌ها در شناخت انسان و یا محیط اجتماعی وی روبه‌رو بوده و اتفاقاً این ابهام را به جرم‌شناسی نیز تزریق می‌کنند.

حال سؤال اساسی این است که چگونه می‌توان انتظار داشت که جرم‌شناسی علل شکل‌گیری رفتارهای مجرمانه انسان را شناخته و حتی مضاف بر آن برای آنها درمان نیز ارائه کند. همچون پزشکی که بیماری فرد و علت آن را نشناخته، ولی انتظار درمان را از

۲۷. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، زندان: درمانگاه بزهکاری و بزهکاران؟ پیشین، ص ۱۷.

وی داریم. شاید بتوان گفت در شرایط فعلی رفتن به دنبال علت‌شناسی‌های سنتی و انتظار ارائه راهکار بیهوده و بی‌نتیجه است.

آنچه که بستر نظری مذکور را تقویت می‌نمود ارائه یافته‌هایی مبنی بر شکست برنامه‌های پیشگیرانه بود. پژوهش‌های سنجشی درباره کارایی اقدام‌ها و تدابیر پیشگیری اجتماعی و بالینی حاکی از آن بود که با وجود سرمایه‌گذاری اقتصادی-انسانی چشمگیر در این زمینه، در کاهش بزهکاری مؤثر واقع نشده بودند.^{۲۸}

به این ترتیب، در بستر اجتماعی آن دوران و با تمسک به یافته‌های علمی فراهم شده، این ادعا مطرح شد که مرگ سیاست اصلاح و درمان فرا رسیده است. این نگاه، فضا را برای طرح مجدد و احیای سیاستی دیگر یعنی طرد و ناتوان‌سازی، فراهم ساخت.

ب) نوزایی سیاست ناتوان‌سازی کیفری بزهکار

در حال حاضر، بسیاری ناتوان‌سازی را از اهداف اصلی مجازات می‌دانند؛ به این ترتیب که وقتی دورنمای اصلاح و درمان مرتکبین وجود ندارد، حداقل می‌توان آنها را کنترل نمود. سیاست‌های کیفری سه دهه اخیر حاوی مقرراتی برای ناتوان‌سازی هستند که به موجب آن بر گروه‌هایی از مرتکبین، حبس‌های طولانی مدتی تحمیل می‌شود که بر مبنای اصول سزادهی قابل توجیه نیستند. رشد و توسعه چنین سیاست‌هایی ریشه در نگرش‌های نوین در مورد کنترل جرم، مرتکبین خطرناک و تکنیک‌های نوین مدیریت ریسک جرم دارد.

۲۸. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، کیفرشناسی نو- جرم‌شناسی نو، درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطرمدار، در نجفی ابرندآبادی، علی حسین (زیرنظر)، تازه‌های علوم جنایی- مجموعه مقاله‌ها، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ نخست، ۱۳۸۸، ص ۷۲۱-۷۲۰.

۱. ناتوان‌سازی گزینشی

ناتوان‌سازی یا توان‌گیری به معنای سلب فرصت یا توانایی مجرم بالقوه در ارتکاب رفتارهای مجرمانه است. در رهیافت ناتوان‌سازی فرض بر این است که گروهی از شهروندان، یعنی افرادی که دارای حالت خطرناک هستند، در معرض ارتکاب جرم بوده و جامعه باید این گروه را از طریق توان‌گیری تحت کنترل درآورد. پس در این حالت، مجازات بر فرد دارای حالت خطرناک به دلیل وضعیتی که دارد و نه برای ارعاب دیگران و یا حتی خودش، تحمیل می‌شود. ناتوان‌سازی هیچ فرضیه‌ای در مورد مجرمین و اینکه چرا مرتکب جرم می‌شوند، ندارد؛ بلکه تنها می‌خواهد با نگهداری و کنترل مجرمین، آنان را از ارتکاب جرم ناتوان سازد.

ناتوان‌سازی تلاش دارد عموم را به عنوان یک توده جمعیت دستکاری کرده و با شناسایی پرریسک‌ترین دسته‌های مجرمین، آنها را از ارتکاب جرم ناتوان سازد. در این رویکرد، هدف ارائه رفتار جایگزین، در نتیجه انجام محاسبات منطقی به وسیله افراد نیست، بلکه هدف کنترل جمعیت خطرناک به وسیله زندان است. طول مدت حبس به وسیله فاکتورهای ریسک و نه شدت جرم مشخص می‌شوند.^{۲۹}

معمولاً برای ارزیابی ریسک مرتکبین دو روش بالینی و آماری مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما مسأله مهم آن است که در سنجش ریسک، چه با روش بالینی و چه با روش آماری، مهم‌ترین مشکل خطای در پیش‌بینی است. این خطا ممکن است به صورت خطای ایجابی یا خطای مثبت^{۳۰} (به معنای پرریسک محسوب شدن فرد و یا پیش‌بینی تکرار جرم

29. Feeley, Malcolm and Jonathan Simon; Actuarial Justice: the Emerging New Criminal Law, The Future of Criminology, Sage Publications, 1994, p. 175.

30. False Positive.

از ناحیه وی، در حالی که واقعاً چنین نیست) و خطای سلبی یا خطای منفی^{۳۱} (به معنای کم ریسک محسوب شدن و یا پیش‌بینی عدم تکرار جرم، در حالی که واقعیت غیر آن است)، وجود داشته باشد. بدیهی است که خطای ایجابی، منتهی به ناتوان‌سازی غیرضروری و به ناحق فرد شده و در مقابل خطای سلبی، جامعه را در معرض ریسک فرد واجد آن قرار می‌دهد.

معمولاً در دیدگاه‌های عمومی دل‌نگرانی بیشتر در مورد خطای سلبی است و مردم بیشتر ترس آن را دارند که مجرمان خطرناک، آزادانه، در اجتماع و در اطراف‌شان پرسه زنند. در واقع این نگاه کم‌تر وجود دارد که خطای ایجابی به معنای آن است که ممکن است روزی اشتباهاً خودشان به عنوان فرد مجرم پوریسک، تحت اقدامات ناتوان‌ساز طولانی مدت قرار گیرند. این نگاه در واقع ناشی از آن است که ما معمولاً خود را به عنوان «غیرمجرمانی» می‌بینیم که باید امنیت ما در برابر «آنان» یعنی «مجرمان»، حفظ شود، نه به عنوان متهمان و مجرمان بالقوه‌ای که هر زمان ممکن است سوژه مداخلات دستگاه عدالت کیفری قرار گیریم.

سیاست ناتوان‌سازی وعده می‌دهد اثرات جرم در جامعه را نه با تغییر مرتکبین و یا بستر اجتماعی، بلکه به وسیله چینی‌ش مجدد مرتکبین در جامعه، کاهش دهد. از دیدگاه ناتوان‌سازی اگر زندان نمی‌تواند هیچ کارآیی داشته باشد، دست کم می‌تواند برای مدتی مرتکبین را محبوس نموده و ادامه فعالیت جنایی‌شان را به تأخیر اندازد. اگر چنین تأخیراتی برای مدت طولانی و در مورد تعداد کافی مرتکبین صورت پذیرد، اثرات ملموسی در نرخ جرم پدید می‌آید.^{۳۲} به این ترتیب، رهیافت جدید زندان را به صورت نهادی که قادر به ایجاد تغییر در افراد است، نمی‌بیند.

31. False Negative.

32. Feeley, Malcolm and Simon, Jonathan; op. cit., p.174.

تصویب قوانین سه ضربه‌ای از سال ۱۹۹۳ در ۲۶ ایالت آمریکا مبین این است که از دیدگاه سیاستمداران و عموم مردم، بهترین راه کنترل جرم ناتوان‌سازی است. این قوانین برای مجرمینی که مرتکب یک جرم شدید می‌شوند و سابقه ارتکاب دوبار جرم شدید یا خشونت‌آمیز دارند، مجازات حبس ابد و یا حبس‌های طولانی مدت قرار داده‌اند. البته افکار عمومی این سیاست‌ها را نه به عنوان یک رویکرد «منصفانه»، بلکه به عنوان یک سیاست «عاقلانه» پذیرفته‌اند.

مؤثرترین شکل ناتوان‌سازی مجازات اعدام است؛ اما با توجه به اینکه اعدام در غالب کشورهای دنیا لغو شده است، بهترین شیوه جایگزین آن را حبس می‌دانند. البته در این شیوه، ریسک فرار و یا تکرار جرم در زندان وجود داشته و در صورت آزاد شدن نیز ممکن است ارتکاب جرم از سر گرفته شود. بنابراین ناتوان‌سازی از طریق حبس، مشکل جرم را به شکل طولانی مدت و بنیادین حل نمی‌کند.

در راستای دستیابی به حداکثر ناتوان‌سازی با حداقل میزان حبس، گرین وود و آبراهامز در اوایل سال‌های ۱۹۸۰، سیاست ناتوان‌سازی گزینشی^{۳۳} را معرفی نمودند. در این رهیافت، برنامه‌های ناتوان‌سازی به صورت پراکنده و یا در مورد همه مجرمین اعمال نمی‌گردد؛ بلکه پریسک‌ترین مرتکبین، مجرمین مزمین، به عادت یا مقاوم شناسایی شده و برنامه‌های ناتوان‌سازی بر آنها تحمیل می‌گردد.

اندیشه ناتوان‌سازی گزینشی حاوی این فرض در دل خود است که تعداد مشخصی از مجرمین پایدار وجود دارند که مرتکب قسمت عمده‌ای از جرایم شده و با مهار آنها بزهکاری تا حد زیادی کنترل می‌شود. مثلاً مطالعات پیگیر در زمان در کشورهای مختلفی

33. Selective Incapacitation.

چون آمریکا، کانادا، انگلستان، دانمارک و نیوزلند نشان داده است، وقتی یک گروه از افرادی که در یک سال متولد می‌شوند را تا بزرگسالی تحت نظر قرار می‌دهیم، درصد اندکی از آنان که معمولاً زیر ۱۰ درصد است، مرتکب قسمت عمده‌ای از جرایمی می‌شوند که به وسیله کل گروه رخ می‌دهد. مثلاً در مطالعه‌ای که در فیلادلفیا بر روی یک گروه از پسران صورت پذیرفت، مشخص شد ۶ درصد از آنها، مسئول ۵۲ درصد از تماس‌های صورت گرفته با اداره پلیس بودند که به وسیله کل گروه شکل گرفته بود.

دیدگاه‌های عمومی غالب این است که این افراد قابل اصلاح نبوده و ارباب و بازدارندگی نیز در مورد آنها صادق نیست. اما همان‌گونه که بن واتنبرگ می‌گوید «جانی داخل زندان نمی‌تواند به خواهر شما شلیک کند».^{۳۴} بنابراین ظاهراً تنها روش کنترل این دسته از مرتکبین به کارگیری ابزارهای ناتوان‌ساز است.

در سال‌های اخیر با هدف کاهش هزینه‌ها و تضمین تخصیص امکانات محدود سیستم به اموری که بیشترین منفعت را دارد، از اندیشه ناتوان‌سازی گزینشی استقبال شده و تمایل بر تمرکز برنامه‌های ناتوان‌سازی بر گروه‌هایی از مرتکبین خاص است که بیش از همه ریسک تکرار جرم دارند. یعنی اینکه سیاست ناتوان‌سازی را به صورت پراکنده بر همه مجرمین اعمال نکنیم، بلکه آن را تخصیص به آن دسته از مجرمین که احتمال تکرار جرم‌شان بیشتر است، بدهیم. از دیدگاه فایده‌گرایی نیز سهمیه‌بندی حبس و تخصیص آن به پُر ریسک‌ترین گروه‌ها مفیدتر است. در واقع، تحمیل مجازات حبس نیازمند یک سیاست عقلانی-اقتصادی است: به جای تحمیل حبس بر تعداد بیشتری از مرتکبین، زندان را اختصاص به مرتکبینی می‌دهیم که در صورت رهایی، جرایم بیشتری مرتکب می‌شوند. این

۳۴. بن واتنبرگ روزنامه نگار معروف محافظه‌کار بود که جمله یاد شده‌اش *a thug in prison can't shoot your sister* شهرت زیادی کسب کرده است.

تحولات منجر به شکل‌گیری یک سیاست کیفری نوین شده است که اقلیتی از مرتکبین را به عنوان «دیگران» خطرناکی می‌بیند که چنان پریسک هستند که نیاز به یک ساختار مجازات‌دهی متفاوت برای برخورد با آنان وجود دارد.

البته مسائل اخلاقی و حقوقی به اضافه دشواری پیش‌بینی رفتارهای آتی افراد و در نتیجه دشواری در شناسایی مجرمین پریسک و تمایز آنها از سایر مجرمان، اجرای سیاست ناتوان‌سازی گزینشی را دشوار نموده است. در عمل آنچه که غالباً رخ داده است، تشدید ضمانت اجراهای کیفری برای مجرمین تکرارکننده جرم است. به عنوان مثال، قوانین سه ضربه‌ای مجازات‌های طولانی مدتی را بر مرتکبینی که دو یا چند سابقه محکومیت کیفری دارند، تحمیل می‌کنند و منطق‌شان هم این است که تعدد محکومیت‌ها مبین تمایلات مجرمانه شدیدتر است. اما در واقع به کارگیری این سیاست، مبتنی بر پیش‌بینی علمی‌ای از رفتار جنایی نیست و مرتکبین دارای سابقه جنایی مشابه، ولی احتمالات متفاوت تکرار جرم را به شکل یکسانی می‌بیند. در واقع وجود دو سابقه کیفری گذشته به صورت خودکار، یک مرتکب را مجرم مزمن و شایسته ناتوان‌سازی می‌داند. در حالی که اصل پیش‌بینی صورت پذیرفته غیر عینی و غیر قابل تکیه است.

در مقابل این رویکرد یک وجهی که تنها سابقه کیفری مرتکب را مبنای پیش‌بینی می‌داند، رهیافت دیگری وجود دارد که ارزیابی بالینی و یا آماری فرد را معیار قرار می‌دهد. وجه بارز متمایزکننده این ارزیابی‌ها، چندعاملی بودن‌شان است. به این معنا که برای پیش‌بینی ریسک تنها به یک عامل منفرد (سابقه کیفری) اکتفا نمی‌شود، بلکه عوامل یا فاکتورهای مختلفی در نظر گرفته شده و پیش‌بینی دقیق‌تری صورت می‌پذیرد. در این رهیافت، طول مدت مجازات بر اساس ریسک فرد و نه بر مبنای ماهیت جرم ارتكابی یا ارزیابی خصایص مرتکب به عمل می‌آید. هدف شناسایی مرتکبین پریسک و اعمال کنترل طولانی مدت بر آنها و در عین حال کنترل و نظارت کمتر بر مرتکبین کم ریسک است.

به نظر می‌رسد رویکردهای نوین در مقام مدیریت این امر و تحدید مستقیم یا غیرمستقیم مجرمین بالقوه می‌باشند. مدیریت کیفری و جرم‌شناختی ریسک جرم (حبس‌های طولانی مدت و پیشگیری وضعی) جزء این رهیافت هستند. مجرمین پُریسک را که نمی‌توان با نظارت و کنترل در جامعه از ارتکاب جرم باز داشت، با ابزار کیفری و از طریق حبس ناتوان می‌سازیم. سایر مرتکبین نیز در بستر جامعه و از طریق ابزار جرم‌شناختی (پیشگیری وضعی) مورد نظارت و کنترل قرار گرفته (ابزارهای نظارتی پیشگیری وضعی) و یا از ارتکاب جرم باز داشته می‌شوند (ابزارهای ممانعت‌کننده پیشگیری وضعی).

در واقع در مدیریت ریسک جرم، اندیشه اصلی این است که در مورد گروهی از مجرمان اصلاح و درمان و نیز بازدارندگی از طریق ارعاب تأثیری ندارد. این‌ها همان مجرمین پایدار، پُریسک یا هسته‌های مقاوم بزهکاری هستند. در مورد آنها تنها حبس به عنوان ابزار ناتوان‌سازی مؤثر است. جهت‌گیری مدیریت آماری ریسک جرم به سمت شناسایی و استخراج این گروه از مجرمان از دل جامعه بوده و فضا و بودجه محدود زندان باید تنها به این گروه اختصاص یابد. بقیه گروه‌های مجرمین را باید حتی الامکان در خود جامعه و با روش‌های دیگری مدیریت نمود. ابزار مدیریت گروه نخست ناتوان‌سازی کیفری بود. در مورد گروه دوم از ابزار نظارت و کنترل و... (توان‌گیری غیرکیفری) یعنی مدیریت جرم‌شناختی استفاده می‌شود که مجرای آن روش‌های پیشگیری وضعی است. در قسمت بعد، رهیافت نوین را به شکل دقیق‌تر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲. از ناتوان‌سازی فردی تا ناتوان‌سازی گروهی

فیلی و سیمون به شیوع ریسک محوری و تأثیر سنجش آماری بر سازمان و ساختار سیستم عدالت کیفری اشاره داشته و آن را عدالت سنجشی نامیده‌اند.^{۳۵} این رهیافت

35. Feeley, Malcolm M. and Jonathan Simon; The New Penology: Notes on the Emerging Strategy of Corrections and its Implications, Criminology, Vol. 30, No.4,



متمرکز بر تکنیک‌های شناسایی، طبقه‌بندی و مدیریت گروه‌هایی است که بر اساس میزان ریسک طبقه‌بندی شده‌اند.

عدالت سنجشی از محاسبات فنی و آماری برای ارتقای مدیریت ریسک گروه‌های پُرریسک استفاده می‌نماید. در این رویکرد، جرم به عنوان پدیده‌ای طبیعی دیده می‌شود و بهترین امیدی که می‌توانیم داشته باشیم این است که آن را از طریق سیاست‌های آماری «کنترل» کنیم.

عدالت سنجشی مفهوم تاریخی حالت خطرناک را به گونه‌ای خاص احیا کرده است. با این تفاوت که به جای این که صحبت از «فرد دارای حالت خطرناک» باشد، از «گروه‌ها و طبقات خطرناک» سخن به میان می‌آید. این رویکرد به سمت مدیریت «جمعیت همیشه خطرناک» جهت‌گیری شده است. «طبقه فرودستی که به دلیل واقعیت اجتماعی جوامع صنعتی سرمایه‌داری که در آنها تولید مبتنی بر تکنولوژی پیشرفته بوده و کارهای یدی محدود شده‌اند، تبدیل به یک جمعیت حاشیه‌نشین، بیکار، فاقد آموزش کافی و بدون هیچ چشم‌انداز یا امیدی برای تغییر موقعیت‌شان می‌شوند.»^{۳۶}

بر این اساس، زیرگروه‌های خاصی که تحت عنوان طبقه فرودست از آنها یاد شده، با نظارت ویژه، مدیریت قوی و ناتوان‌سازی‌گزینشی جدا می‌شوند. این دیدگاه بر آن دسته از سیاست‌های دستگاه عدالت کیفری که متمرکز بر اهداف مدیریتی است، منطبق بوده و بیشتر مبتنی بر ملاحظات فایده‌گرایانه و مدیریتی است تا اخلاقی. بازاجتماعی کردن، فدای مدیریت گروه‌های کنترل‌شده می‌شود. لبه تیز سیستم کنترل تیزتر می‌شود و منجر به

1992; Feeley, Malcolm and Jonathan Simon; Actuarial Justice: the Emerging New Criminal Law, The Future of Criminology, Sage Publications, 1994.

36. Feeley, Malcolm M. and Jonathan Simon; The New Penology..., op. cit., p.463.

افزایش موارد حبس و مدت آن و مجازات‌های معین و الزامی برای مرتکبین حرفه‌ای و خطرناک شده و از سوی دیگر، مرتکبین کم‌ریسک با لبه نرم سیستم مواجه می‌شوند که شامل ضمانت اجراهای بینابین است. ملاحظات اقتصادی در اینجا نقشی اساسی ایفا می‌کنند؛ هدف تخصیص بودجه محدود سیستم به ضروری‌ترین نیازها است.

در کلیه مکاتب حقوق کیفری و جرم‌شناسی گذشته، از عدالت مطلق گرفته تا تحقیقی، دفاع اجتماعی نوین و...، فرد، محوریت داشته و این مکاتب با مفاهیمی چون قصور، مجرمیت، مسئولیت کیفری، تشخیص، مداخله و درمان مرتکب سروکار داشتند که در همه این‌ها «فردمحوری» و تمرکز بر فرد نهفته است. معمولاً در این رویکردها جرم به عنوان گناه، رفتار ضد اجتماعی یا نابهنجاری شناخته می‌شود که نیازمند اصلاح و درمان و یا سرکوب می‌باشد.

به این ترتیب، سیاست جنایی سنتی متمرکز بر افراد بوده و فرد واحد تجزیه و تحلیل به شمار می‌آید. این مسأله به ویژه در آیین دادرسی قابل مشاهده است. برای سنجش مجرمیت بر قصد تکیه می‌شود و ضمانت اجراهای کیفری نیز عموماً مبتنی بر نظریه‌های فردمحور هستند. در مقابل، عدالت سنجشی کمتر به مفاهیمی چون مسئولیت، تقصیر، تشخیص یا مداخله و درمان مرتکبین خاص پرداخته و در مقابل متمرکز بر تکنیک‌های شناسایی، طبقه‌بندی و مدیریت گروه‌هایی است که بر اساس میزان خطرناکی طبقه‌بندی شده‌اند. این رهیافت وقوع جرم را مفروض و طبیعی می‌داند. بنابراین هدفش مداخله در زندگی اشخاص، با هدف مسئول دانستن یا تغییر دادن‌شان نیست، بلکه می‌خواهد به عنوان قسمتی از راهبرد مدیریت خطر، گروه‌ها را مدیریت نماید.

«البته این به آن معنا نیست که در عدالت کیفری فرد ناپدید و محو می‌گردد. فرد وجود دارد، اما دیگر نه به عنوان سوژه اصیلی که با نگرش اخلاقی یا روان‌شناختی و... دیده

شود، بلکه به عنوان عضوی از زیرگروه‌های خاص، محل تلاقی شاخص‌های مختلف طبقه-بندی محسوب می‌شود.^{۳۷}

عدالت سنجشی صحبت از افراد آسیب‌دیده، نیازمند درمان و یا افراد اخلاقاً غیرمسئولی که باید مسئول اعمال‌شان قلمداد شوند، نمی‌کند. در مقابل، «سیستم عدالت کیفری» را بررسی نموده و به دنبال منطق سیستمی و کارآمدی سیستمی است. به دنبال چینش و طبقه‌بندی، جداسازی کم‌ریسک و پُرریسک و به‌کارگیری راهبردهای کنترل به شکل منطقی است. ابزار این کار، شاخص‌ها، جداول پیش‌بینی و نظایر آن است. در این شیوه‌ها، تشخیص و پاسخگویی شخصی، جای خود را به سیستم‌های طبقه‌بندی توده‌ها، برای اهداف نظارت، تحدید و کنترل داده است.^{۳۸}

عدالت سنجشی پاسخی به شکل‌گیری مفهوم جدیدی از فقر در آمریکا است. امروزه اصطلاح «طبقه فرودست» برای اشاره به بخشی از جامعه به کار می‌رود که به صورت دائم از تحرک اجتماعی و اقتصادی محروم شده است. برخلاف سایر گروه‌ها که اعضای‌شان هرچند موقتاً بیکار باشند، اما کاری محسوب می‌شوند، طبقه فرودست جمعیتی حاشیه‌نشین، بی‌سواد، فاقد مهارت، بدون هیچ چشم‌انداز امیدوارکننده و یک بخش بیمار جامعه که با بدنه اصلی قابل ادغام نیست، به شمار می‌آیند. با چنین شناختی طبقه فرودست نه تنها به دلیل آنچه که یک عضو بخصوص ممکن است انجام دهد، بلکه مهم‌تر از آن به خاطر سوءرفتار جمعی بالقوه، خطرناک محسوب می‌شود.

37. Feeley, Malcolm and Simon, Jonathan; Actuarial Justice..., op. cit, p.178.

38. Gordon, Diana R.; The Justice Juggernaut: Fighting Street Crime, Controlling Citizens, New Brunswick, Rutgers University Press, cited in Feeley, Malcolm M. and Jonathan Simon; The New Penology..., op. cit., p.452.

شاید بتوان گفت این رویکرد به نوعی ریشه در نظریه «داروینیسیم اجتماعی» دارد. داروینیسیم اجتماعی یک نظریه جامعه‌شناختی است که در سال ۱۸۷۹ توسط هربرت اسپنسر مطرح شد. این دیدگاه از نظریه تکامل و ایده انتخاب طبیعی چارلز داروین نشأت می‌گیرد. بر مبنای این نظریه، در عرصه اجتماعی نیز همانند عرصه زیست‌شناسی یک رقابت بر سر تنازع بقا وجود دارد؛ به گونه‌ای که قوی‌ترین و مناسب‌ترین انسان‌ها باقی مانده و افراد ضعیف و نامناسب از صحنه جامعه حذف می‌شوند.^{۳۹}

اسپنسر معتقد است افراد ثروتمند و صاحب قدرت بهتر می‌توانند خود را با شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه وفق دهند. بنابراین کمک به قشر فرودست جامعه نادرست است؛ زیرا در واقع به معنای مساعدت در بقا و تکثیر قشری است که اساساً برای جامعه نامناسب هستند. وی همچنین تنازع یا جنگ بین گروه‌ها یا جوامع را نیروی محرک پیشرفت می‌داند.^{۴۰}

عدالت سنجشی ارتباط تنگاتنگی با جرم‌شناسی نوین (ریسک محور) دارد. «جرم-شناسان جدید به جای آموزش جامعه‌شناسی یا مددکاری اجتماعی، تجزیه و تحلیل سیستمی و تحقیق در عملیات فرامی‌گیرند. در واقع این رهیافت جدید جرم‌شناسی نبوده و یک شاخه کاربردی نظریه سیستم‌ها است. این تغییر آموزش و جهت‌گیری همراه با تغییر در اهداف شده است. راهبردهای مداخلات مؤثر جای خود را به افزایش امنیت عمومی از طریق مدیریت توده‌ها داده است.»^{۴۱} در عدالت سنجشی، شناخت جرم دیگر با زنجیره‌های علی و معلولی یقین‌آور سر و کار ندارد بلکه سر و کار آن با احتمالات آماری است.

۳۹. گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نی، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۵، ص ۶۹۰.

۴۰. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: همتی مقدم، احمدرضا، داروینیسیم اجتماعی، روزنامه شرق، تاریخ

۸۳/۳/۳۰

41. Feeley, Malcolm M. and Jonathan Simon; The New Penology..., op. cit., p. 466.

- بعضی از نویسندگان، موارد ذیل را به عنوان محورهای عدالت سنجشی برشمرده‌اند:
۱. تأکید بر حالت خطرناک و نظارت اجتماعی و طرد افراد خطرناک.
 ۲. ضمانت اجراهای پیشگیرانه مبتنی بر «ریسک جدی جرم».
 ۳. جایگزینی قضاوت «بالینی» و «تخصصی» با سنجش‌های رسمی سنجش ریسک جرم.
 ۴. توسعه تکنیک‌های مدیریت ریسک به حوزه‌های غیرکیفری. به عنوان مثال قرار ویژه رفتار ضد اجتماعی^{۴۲} در انگلستان^{۴۳} و استفاده گسترده از سیستم‌های نظارتی غیررسمی.
 ۵. حرکت به سمت سیستم‌های فنی نظارت و کنترل، که با اولویت‌زدایی از حقوق اشخاص منطبق است.
 ۶. رشد «سزاکرایی عوام‌گرایانه» که بر افول اطمینان به متخصصان کیفری منطبق است. «منطق اقتصادی» عدالت سنجشی جایگزین و همسنگ منطق نمادین مجازات می‌شود.
 ۷. استفاده فزاینده از مشارکت بخش غیردولتی برای کنترل جرم و استفاده از رویکردهای چند عاملی در ارائه سیاستگذاری کیفری.
 ۸. افزایش «مدیریت‌گرایی» و استفاده از حسابرسی، شاخص‌های اجرایی و ادبیات اقتصادی این امر در دل مشغولی نسبت به ورودی و خروجی‌ها، کارآمدی و نظارت مالی و... منعکس است.^{۴۴}

42. Anti Social Behavior Order.

۴۳. برای ملاحظه توضیحاتی در مورد این قرار و شروط آن بنگرید به: پاک نهاد، امیر، رویکرد نوین حقوق انگلستان به بزهکاری اطفال، مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۱۹، ۱۳۸۵، ص ۱۴۰.

44. Kemshall, H. and Maguire, M.; Public Protection, Partnership and Risk Penalty: the Multi-Agency Risk Management of Sexual and Violent Offenders, Punishment and Society, 3(2), 2001, p.245.

با توجه به اهمیت روزافزون گفتمان مدیریتی در سیستم عدالت کیفری، حرکت از استدلال‌های اجتماعی‌تر غالب در سده بیستم، به سمت استدلال‌های اقتصادی‌تر هویدا است. عدالت کیفری مملو از مفاهیم و اهداف مدیریتی همچون اثربخشی، نظارت، کنترل و... می‌شود. «عرضه کنترل جرم - از سیاست‌های پیشگیری از جرم گرفته تا رژیم‌های زندان و عملکرد تعلیق مراقبتی - مملو از فن‌آوری‌های بازرسی و ارزیابی‌های هزینه-فایده شده است. ادبیات قدیمی «سببیت اجتماعی» با اصطلاحات نوینی چون فاکتورهای ریسک، هزینه جرم، عرضه و تقاضا و... جایگزین شده‌اند که مبین اشکال اقتصادی محاسبه در عرضه جرم‌شناسی هستند.»^{۴۵}

عدالت سنجشی نه در مورد مجازات و نه درباره اصلاح و درمان فرد است، بلکه در مورد شناسایی و مدیریت گروه‌های سرکش است. هدف آن «محو» جرم نیست، بلکه «قابل تحمل» ساختن آن از طریق روش‌های نظام‌مند است. عدالت سنجشی با تأکید بر کنترل توده‌ها و مدیریت سیستم به جای موفقیت و شکست فردی، توقعات نسبت به ضمانت اجراهای کیفری را پایین می‌آورد.^{۴۶} در این راستا عدالت سنجشی کارکرد جدیدی هم برای مجازات حبس قائل است.

۳. کارکرد نوین زندان

همان‌گونه که ایروین می‌گوید زندان مدرن آمریکایی را نمی‌توان با ارجاع به اهداف کیفرشناسانه مفروض، شناخت، بلکه باید آن را به عنوان ابزاری برای کنترل طبقات

45. Garland, David; *The Culture of Control: Crime and Social Order in Contemporary Society*, University of Chicago Press, 2002, pp.188-189.

46. Feeley, Malcolm M. and Jonathan Simon; *The New Penology...*, op. cit., p. 455.

فرودست فقرا، بیکاران و بی‌نظمی‌های احتمالی دید.^{۴۷} ماتیسن نیز تجزیه و تحلیل مشابهی در مورد زندان‌های اروپا مطرح می‌سازد. از دیدگاه وی توجهات رسمی زندان به عنوان یک مجازات، نمی‌تواند تکیه زیاد بر زندان را توجیه نماید. در مقابل بایستی عملکردهای پنهان زندان را دید. کارکردهایی مانند «عملکرد پاکسازی»^{۴۸} یعنی خارج کردن افراد غیرمولد یا اخلاک‌گر از چرخه اجتماعی، «عملکرد تحلیل‌برنده نیرو»^{۴۹}، یعنی سلب قدرت زندانیان و بنابراین کاهش تهدیدی که آنها برای نظم اجتماعی دارند.^{۵۰}

در عدالت سنجشی، زندان به عنوان انبار مجرمین پُرریسک به کار می‌رود و از آنجایی که هزینه‌های مدیریت بسیار مورد توجه قرار دارد، زندان تنها برای نگهداری گروه‌های مجرمین با ریسک بالاتر به کار می‌رود. در رژیم حبس عدالت سنجشی، هدف ناتوان‌سازی است و بنابراین سزادهی، بازپروری، آموزش و... جایگاهی ندارد. عدالت سنجشی دارای زندان‌های کم هزینه و فاقد آموزش است که به حسب ارزیابی ریسک به عمل آمده، به زندانی تخصیص داده می‌شوند.

در رهیافت مدیریت ریسک، مجرمین پُرریسک «تفاله‌های اجتماعی» محسوب می‌شوند که چاره‌ای جز به کارگیری ابزار ناتوان‌سازی برای حفظ جامعه از گزند آنان، وجود ندارد.

47. Irwin, John; *The Jail: Managing the Underclass in American Society*, California, University of California Press, 1987, p.2.

48. Expurgatory function.

49. Power- draining function.

50. Mathiesen, Thomas; *Prison on Trial: a Critical Assessment*, Sage Publications, 1990, cited in Duff, Antony and Garland, David(eds.); *A Reader on Punishment*, Introduction: Thinking about Punishment, R. A. Duff and D. Garland, Oxford, Oxford University Press, 1994, pp.32-33.

در واقع، دیدگاه این است که همان گونه که جامعه افراد نخبه‌ای چون نیوتون و انیشتین پرورش می‌دهد، ضایعات اجتماعی‌ای نیز پدید می‌آورد که باید از «شر» آنان خلاص شد، مجرمین پُرریسک، ضایعات جامعه انسانی و زندان، «زباله‌دان اجتماعی» است. به این ترتیب، می‌توانیم تغییر چرخش سیاست جنایی را از زاویه جدیدی ببینیم. زندان که در رویکرد اصلاح و درمان، «درمانگاه مجرمین» و محل اصلاح و بازپروری «بیماران اجتماعی» بود، در نگاه نوین، تبدیل به «زباله‌دان اجتماعی» و محل انباشت «ضایعات اجتماعی» می‌شود.

به این ترتیب در رهیافت نوین «نقش مددکاران اجتماعی دیگر کمک به بزهکاران برای اصلاح و درمان بالینی و بازپذیرسازی اجتماعی آنان نیست، بلکه ارائه اطلاعات به مقام‌های قضایی، زندان‌ها و پلیس درباره عامل‌های خطر (خطرناکی) و طبقه‌بندی آنان بنا بر میزان خطر به منظور کنترل و نظارت... است».^{۵۱}

رویکرد نوین متمایل به شیء پنداری و توده‌سازی افراد است. در این رهیافت تلاش در جهت پیش‌بینی رفتارهای آتی افراد، به کمک ابزارهای آماری است. آنچه که امروزه شاهد آن هستیم، جایگزینی عوامل جرم‌زا با فاکتورهای ریسک است. یعنی فاکتورهایی نظیر سابقه کیفری در دادگاه اطفال، سابقه بازداشت و... که صرفاً ارتباط معناداری بین وجود آنها و تکرار جرم کشف شده، نه اینکه لزوماً یکی از عوامل جرم‌زا بوده و یا اثر جرم‌زایی آنها به اثبات رسیده باشد.

به این ترتیب، اگر چه در عدالت سنجشی اطلاعات فردی جمع‌آوری می‌شود، اما انباشت آماری این اطلاعات، فرد را در یک برنامه طبقه‌بندی وارد می‌سازد. ترکیبی که فرد

۵۱. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، کیفرشناسی نو- جرم‌شناسی نو...، پیشین، ص ۷۳۷.

را تا سرحد «مجموعه‌ای از فاکتورهای ریسک» و یک «مولد ریسک» که باید مدیریت شود، تقلیل می‌دهد. محاسبه ریسک-مفهوم هسته‌ای و اصلی عدالت سنجشی- بر مبنای دانش شخصی کارشناسان و یا از طریق قضاوت‌های بالینی به عمل نمی‌آید. فاکتورهای ریسک و جداول آماری احتمالات جایگزین تشخیص بالینی شده است. بنابراین تقسیم-بندی و طبقه‌بندی در مدیریت و انتظام‌بخشی افراد اهمیت زیادی دارد.

یکی از تفاوت‌های عدالت سنجشی و مکتب تحقیقی در این است که مکتب تحقیقی حالت خطرناک هر فرد را در قالب مطالعات موردی تعیین می‌نماید، اما در عدالت سنجشی ریسک فرد در یک جمع و گروه و در مقایسه با سایر افراد جمع و نیز بر اساس مشابهنهت خصایص فرد با سایر افراد سنجیده می‌شود. از این رو، عدالت سنجشی در خصوص واکنش رهنمود می‌دهد و دست قاضی را کاملاً باز نمی‌گذارد. یعنی اگر چه خطرناکی فرد مطرح است، اما این ریسک با روش‌های ریاضی و نه به شکل بالینی، سنجیده و محاسبه گردیده است.

ایراد مهم این رهیافت، انسان‌زدایی و تبدیل انسان به عدد و شماره، به واسطه شکل‌گیری یک نظام دیوان‌سالاری است؛ مسأله‌ای که در قضیه هولوکاست هم به شکل بارزی مشهود بود. از این لحاظ می‌توان عدالت سنجشی را شکل جدیدی از هولوکاست دانست. زیگمونت باومن در کتاب خود تحت عنوان مدرنیته و هولوکاست، هولوکاست را نمونه‌ای از عقلانیت صوری و دیوان‌سالار و نمونه بارزی از انسان‌زدایی از امور انسانی می‌داند.^{۵۲} کشتار جمعی یهودیان مستلزم کاربرد اصول بنیادی صنعت‌گرایی به معنای عام و نظام کارخانه‌ای به معنای خاص، در جهت نابودی انسان‌ها بود:

52. Bauman, Zygmunt; *Modernity and the Holocaust*, Ithaca, N.Y., Cornell University Press, 1989, p.149.

«این کشتار جمعی نتیجه نامعقولی یا بربریت ماقبل نوین نبود، بلکه فرآورده دیوان-سالاری نوین و عقلانی بود. آنهایی که این کشتار را ایجاد و اداره کردند، دیوانگان عقل باخته نبودند، بلکه آدم‌های بسیار معقول و دیوان‌سالاران کاملاً بهنجاری بودند.»^{۵۳}

«دیوانسالاری چنان برنامه‌ریزی شده‌ای که بازده بهینه‌ای به دست دهد، به گونه‌ای که میان هدف انسانی و غیرانسانی یا میان پدیده‌های انسانی و غیرانسانی فرقی نگذارد.»^{۵۴} «دیوان-سالارانی که درباره قربانیان تصمیم می‌گیرند هیچ‌گونه تماس شخصی با آنها ندارند. قربانیان چیزهایی اند که باید انتقال‌شان داد و از شرشان خلاص شد؛ آنها شماره‌هایی ثبت-شده در دفاترند و انسان به شمار نمی‌آیند.»^{۵۵}

به نظر می‌رسد عدالت سنجشی احیای رویکرد هولوکاستی و در واقع شکل نوین و مدرن‌تری از آن است: دستگاه عدالت کیفری یک سیستم طراحی شده برای جداسازی «ضایعات انسانی» از سایر شهروندان است. در این سیستم به جای تمرکز بر ماهیت انسانی سوژه مداخلات، بر به‌کارگیری مجموعه‌ای از تکنیک‌ها با ویژگی کارآیی، پیش‌بینی‌پذیری و... برای استخراج جمعیت‌های خطرناک، نامناسب و ناسازگار با بستر اجتماعی، تکیه می‌شود.

۵۳. ریتزر، جرج، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ هشتم، ۱۳۸۳، ص ۷۸۹.

54. Bauman, Zygmunt; op. cit., p.104.

۵۵. ریتزر، جرج، پیشین، ص ۷۹۱.

نتیجه‌گیری

از دیدگاه تفکرات جرم‌شناختی امروز، عوامل جرم‌زا ریشه در تفاوت‌های زیستی، روان‌شناختی و فرهنگی «دیگران» و «ما» دارند. ما، کنترل انتخاب‌ها و رفتارهای مان را در دست داریم و اتفاقاً نظام سرمایه‌داری نیز تأکید زیادی بر همین حق انتخاب‌ها و آزادی در تصمیم‌گیری دارد. اما اگر دیگرانی وجود دارند که اختیار رفتارشان به طور کامل در دست‌شان نیست، باید به شکل متفاوتی با آنها برخورد نمود. به این ترتیب، از آن‌جا که مجرمین و متقاضیان تأمین اجتماعی، «دیگران یا غیرخودی» و منشأ اصلی بدبختی خودشان دیده می‌شوند، نیاز به کنترل شدید و سلب آزادی‌شان است.

امروزه زندان به شکل مجازاتی با قابلیت‌های جدید احیا شده است: یک ابزار متمدنانه و مؤثر برای سوا کردن گروه‌ها و جمعیت‌های مسأله‌سازی که به واسطه تغییرات اقتصادی و اجتماعی پدید آمده‌اند، یعنی بخش‌هایی از جمعیت که تا حد زیادی از دنیای اشتغال، رفاه و خانواده پس‌زده شده‌اند. حبس به عنوان مکانیسمی برای مدیریت ریسک و تحدید آن به کار می‌رود. زندان امروز، یک راه‌حل کیفری فوری برای مشکل نوین به حاشیه رانده شدن اقتصادی-اجتماعی برخی گروه‌ها است.

در رهیافت مدیریت ریسک، نوعی «انسان‌زدایی» و «اخلاق‌زدایی» از فرایند کیفری شکل گرفته و در واقع نگاه «مدیریت سیستمی» جایگزین رویکردهای «حق محور» شده است. در این رویکرد، اگر صحبت از آزادی مشروط و یا تعلیق تعقیب و مجازات مرتکبین کم‌ریسک می‌شود، نگاهی انسانی و توجه به مصالح فرد، در پس آن وجود ندارد، بلکه مدیریت سیستم چنین اقتضایی دارد. هدف آن است که با توجه به محدود بودن ظرفیت‌ها، سیستم درگیری کمتری با چنین افرادی داشته باشد. پس اعطای آزادی مشروط نه به عنوان یک حق برای زندانی، بلکه به اقتضای محدودیت‌های سیستم صورت گرفته و به عنوان الزامات مدیریتی مطرح می‌شود.

اما برای کنترل جرم راه‌های دیگری نیز وجود دارد: تلاش برای ایجاد مشارکت در مسئولیت کنترل جرم، احیای نظارت اجتماعی غیررسمی در زندگی روزمره شهروندان، کاهش اثرات جرم‌زای فعالیت‌های اقتصادی، حمایت از بزه‌دیدگان و... از جمله راهکارهایی هستند که در حال حاضر وجود دارند و باید در سیاست‌های دولت اهمیت بیشتری برای آن قائل شد. این راهبردها در مقایسه با راه‌حل‌های کیفری بهتر در مناسبات اجتماعی وارد شده و در مورد محدودیت‌های دولت و قابلیت‌های سیستم عدالت کیفری نیز واقع‌نگرتر است.

علاوه بر ایرادات فنی و جرم‌شناختی که بر کیفیت ارزیابی مارتینسون و نیز اصل جنبش بازگشت به کیفر وارد است،^{۵۶} نباید فراموش کنیم که یکی از اهداف اساسی دستگاه عدالت کیفری، در کنار حفظ نظم و ایجاد امنیت، برقراری عدالت و حمایت از حقوق و آزادی‌های تک‌تک شهروندان است. تبعاً نمی‌توان عملکرد سیستم عدالت کیفری‌ای که دسته‌ای از شهروندان را همچون زباله‌ای به بیرون پرتاب می‌کند، عادلانه و منطبق بر موازین حقوق بشر دانست.

ممکن است رهیافت‌های جدید کنترل جرم هزینه اقتصادی و بار مالی کمتری نسبت به رویکردهای سابق داشته باشد، ولی مطمئناً این رهیافت‌ها در دراز مدت هزینه‌های اجتماعی و فرهنگی خواهند داشت که مشکلات زیادی پدید می‌آورد. تشدید و تقویت شکاف اجتماعی و نژادی، ایجاد و توسعه عوامل جرم‌زا، انزوا و تحلیل گروه‌های بزرگی از جامعه،

۵۶. برای مطالعه ارزیابی و بررسی ایرادات وارد به اندیشه اصلاح و درمان بنگرید به: نجفی ابرند آبادی، علی حسین، تقریرات درس جرم‌شناسی، دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، نیمسال نخست سال تحصیلی ۸۷-۱۳۸۶، ص ۲۴۷۴ به بعد.

بی‌اعتبار کردن دستگاه عدالت کیفری، کاهش مدارا و تساهل اجتماعی و تمایل به سمت استبداد و سرکوب، از نتایج این رویکردها خواهد بود.

ممکن است یک جمعیت بزرگ به حاشیه رانده شده، قدرت سیاسی و اجتماعی چندانی نداشته باشند و نتوانند حرفهای‌شان را به گوش کسی برسانند، ولی قطعاً ظرفیت و قابلیت منفی عظیمی برای به هم ریختن نظام اجتماعی و ناخوشایند ساختن زندگی دیگران خواهند داشت.

در سده گذشته، مسائل مربوط به بزهکاری به روشنی محدودیت‌های دولت در کنترل جرم را نشان داده است. مدافعین رهیافت‌های کیفرمدار نمی‌توانند این واقعیت را انکار کنند که قابلیت‌های دولت در برقراری امنیت برای همه شهروندان بسیار محدود است. در دنیای پیچیده امروز، حاکمیت مؤثر و مشروع باید کنترل و نظارت اجتماعی را با همکاری جامعه محلی و سازمان‌های مردم‌نهاد انجام دهد. دیگر نمی‌توان بر نظام بوروکراسی غیرمسئول و راه‌حل‌های قهرآمیزی که از بالا به صورت دستور دیکته می‌شود تکیه کرد.

فهرست منابع الف) فارسی

۱. بولک، برنار، کیفرشناسی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، مجتمع علمی و فرهنگی مجد، ویراست پنجم، ۱۳۸۵.
۲. پرادل، ژان، تاریخ اندیشه‌های کیفری، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، انتشارات سمت، چاپ چهارم، ۱۳۸۸.
۳. ریتزر، جرج، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ هشتم، ۱۳۸۳.
۴. کیلی، ری و مارفلت، فیل، جهانی‌شدن و جهان سوم، ترجمه حسن نورانی بیدخت و محمد علی شیخ‌علیان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۵. گیدنز، آنتونی، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نی، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۵.
۶. لارسون، توماس و اسکیدمور، دیوید، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ترجمه احمد ساعی و مهدی تقوی، نشر قومس، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۳.
۷. ماری، فیلیپ، کیفر و مدیریت خطرها: به سوی عدالتی «محاسبه‌گر» در اروپا، ترجمه حسن کاشفی اسماعیل زاده، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۴۸ و ۴۹، پاییز و زمستان ۱۳۸۳.
۸. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، تقریرات درس جرم‌شناسی، دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، نیمسال نخست سال تحصیلی ۸۷-۱۳۸۶.

۹. نجفی ابرند آبادی، علی حسین، تقریرات درس جرم‌شناسی، دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی، نیمسال دوم سال تحصیلی ۸۴-۱۳۸۳.
۱۰. نجفی ابرند آبادی، علی حسین، کیفرشناسی نو- جرم‌شناسی نو، درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطرمدار، تازه‌های علوم جنایی، مجموعه مقاله‌ها، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ نخست، ۱۳۸۸.
۱۱. وایت، راب و هینس، فیونا، درآمدی بر جرم و جرم‌شناسی، ترجمه میر روح الله صدیق بطحایی اصل، تهران، نشر دادگستر، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۱۲. همتی مقدم، احمدرضا، داروین‌سبب اجتماعی، روزنامه شرق، تاریخ ۸۳/۳/۳۰.

ب) لاتین

1. Bauman, Zygmunt; *Modernity and the Holocaust*, Ithaca, N.Y., Cornell University Press, 1989.
2. Cullen, Francis T. and Gilbert, Karen E; *Reaffirming Rehabilitation*, Cincinnati, Ohio, Anderson Publishing Co., 1982.
3. Duff, Antony and Garland, David(eds.); *A Reader on Punishment, Introduction: Thinking about Punishment*, R. A. Duff and D. Garland, Oxford, Oxford University Press, 1994.
4. Feeley, Malcolm and Jonathan Simon; *Actuarial Justice: the Emerging New Criminal Law, The Future of Criminology*, Sage Publications, 1994.

5. Feeley, Malcolm M. and Jonathan Simon; The New Penology: Notes on the Emerging Strategy of Corrections and its Implications, *Criminology*, Vol. 30, No.4, 1992.
6. Garland, David; *The Culture of Control: Crime and Social Order in Contemporary Society*, University of Chicago Press, 2002.
7. Hough, Michael and Roberts, Julian; *Attitudes to punishment: Findings from the British Crime Survey*, Home Office Research Study, 1998.
8. Irwin, John; *The Jail: Managing the Underclass in American Society*, California, University of California Press, 1987.
9. Kemshall, H. and Maguire, M.; Public Protection, Partnership and Risk Penalty: the multi-agency risk management of sexual and violent offenders, *Punishment and Society*, 3(2), 2001.
10. Martinson, Robert; What Works? Questions and Answers about Prison Reform, *The Public Interest*, No35, spring 1974.
11. Morris, L.; *Dangerous classes: The Underclass and Social Citizenship*, London, Routledge, 1994.
12. Palmer, Ted; Martinson Revisited, *Journal of Research in Crime and Delinquency*, 12 July 1975.
13. Simon, Jonathan; The Ideological Effect of Actuarial Practices, *Law and Society Review*, 1988, No 22.